

داود که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابق بخدمت شاهنشاهی رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله رفته بود در حوالی رین کساری آمده خواست که بداورد ملحق شود راجه تودرمل و میرزا ابو الفاسم گوساله که به تمکین^(۲) ملقب است باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو در جنگ هزیمت یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابله او رفت و چند تاب نیاورده پناه به جنگل برد و از آنجا بمدرن پور رفته چند روزی توقف نمود در آنجا محمد قلی خان برلاس بر بستر ناتوانی افتاده بعالم جاودانی رفت و فتوری در مردم پادشاهی راه یافت تا باز گشته از میدنی پور بمدارن آمدند و آنجا قباخان کنگ بی موجبی از اسرا رنجیده بجنگلی در آمد و راجه تودرمل حقیقت به خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر و لشکر خان بخشی که او را چند گاه بمسکر خان بعد ازان استرخان هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به راجه ملحق شدند و راجه اسرا را گذاشته ازان منزل تفهاریفته قباخان را دلاما داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در بر چین خبر آمد که داود اهل و عیال را در کنگ بذارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت باستقبال او رفته بر راجه پیوست و افغانان بردور اردوی خود خندق زده قلعه ساختند *

و بتاریخ بیستم ذی قعدة سنه اثنی وثمانین و تسعمایة (۹۸۲)
 در نواحی بجهوره تسویة صفوف نموده و افواج را با فیلان منگلو سی
 از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
 کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داود که همه گیاه نیک
 خورده ازوهم مست تر بودند بحرکت در آمدند خان خانان فرمود
 تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالای عراقها بود از پیش صفها سر
 دادند و چند فیل نامی که در آمده بود رو گردان شد و بعضی از
 دلیران کار آزمای افغانان را جان بضر ب تفتنگ از قفس کالبد ها
 پویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمه
 الجیش داود بود بر خان عالم و خواجه عبد الله و کنجک خواجه
 و سید عبد الله چوگان بیگی و میرزا علی عالم شاهي که هر اول
 بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر
 فوج التمش که قیا خان کتک سردار آن بود زد و خان اعلم سردار
 هر اول پای ثبات افشوده آخر بعالمی که ثابت و باقی است خرامید
 و التمش درهم شده بر غول که خان خانان با سایر امرای کوه شکوه
 دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رشته جمعیت از هم
 گسسته ویران شد و هر چند خان خانان جهد کرد که تزلزلی و تخلفی
 دران راه نیابد و منتظم ماند صورت نه بسمت و گوجر خان درین
 وقت رسیده زخم پیاپی بر خان خانان زد و خان خانان چون شمشیر در
 میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را کار

میفرمود تا درین میدان اسپ خانخانان از فیلان رم خورده سرکشی آغاز کرد و عنان اختیار از دست داده عاقبت پای تمکین او بسنگ تلوین خورده بلغزش آمد بهانه گرد آوردن گریختگان را تا سه چهار گروه جلو ریز میرفت و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قباخان گنگ و چندی دیگر از او قچیان از هر دو طرف افغانان پیچیده به شیبه تیر گرفته میرفتند و فوج ایشان را حکم غریبال دادند و کار به جای کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماید ناگاه از شست قضا تیری بر مقتول گوچر خان رحیده او را که رانده می بود از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سر دیده و سراز پا نشناخته پشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن حال عملدار خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل گوچر خان به منعم خان رسید او اسپ خود را باز گردانیده با معدودی چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشنی زه کشادند و ارواح اعدا پروانه وار قالب تهی می کرد و راجه تودرمل و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار آن بود همچنین شاهم خان جلاپرو پاینده محمد خان مغول و دیگر سرداران از جرانغار بر برانغار افغانه که خانجهان حاکم اردیسه باشد حمله برده و هر طرف را برداشته بر مغول که دارک دیگر اعیان امرای افغانان باشند زدند و فیلان جنگی نامی او را از ضرب تیر مشبک خانه زنبور ساختند و سنگ تفرقه دران جمع پریشان افتاد و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دور نمایان شد و خبر کشته

شدن گوچر خان بدآور رسید و قدم ثباتش بلغزید تا آنکه
تن ز غنیمت بهزیمت سپرد • بردن جان را به غنیمت شمرد
و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر کردار بباد داد و آن مقل راست آمد
که لشکری گریز و لشکری سرشود و خان خانان در آن منزل چند
روزی توقف نموده بهداری جراحات خود و سایر مجروحان پرداخت
و لشکر خان چون زخمهای مذکور داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق
گشت و بعد ازان که داود گریخته به کتک بنارس رفته خانخانان
از آن منزل راجه را با شاهم خان جلایر و قیا خان و سید عبد الله خان
و محمد قلی خان توفیای و سعید خان بدخشی بتعاقب فرستاده
قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این
فوج بکل کل کپائی رسید داود و سایر افغانان کتک بنارس را مضبوط
ساخته دل بر مرگ نهان و تن بر جنگ قرار داده و فضای تنگ را
بر خویش تنگ یافته باز در تهیه اسباب جدال و اشتعال فایر قتل
شدند و خانخانان این خبر شنیده بکتک بنارس رفته بکنار آب
مهندری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل
بسیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داود آمده خانخانان را
به بید و صلح را بایمان موکد مجدد ساخته و قدری صالح از مملکت
وسیع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد و روز
معهود مجلس عالی پادشاهانه برسم و آئین جمشیدی و آفریدونی
ترتیب داده و امرا فراخور مناصب باوضاع مناسب در پایهای
خواستش جا گرفته و بدر همراهی و بارگاه افواج صفها کشیده بتاجمل
تمام استاند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با هشمت و شوکت

سلیمانی از کتک بنارس با اتفاق بزرگان افغانان برآمده بارهوی
 خانخانان رسیده متوجه دیوان خانه گشت و خانخانان از کمال تواضع
 و تعظیم مراسم احترام بتقدیم رسانیده تا وسط سرا پرده پیشواز آمد
 و در هنگام دریافتن داوُد شمشیر از میان کشاده پیدش خانخانان نهاد
 و گفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از پداهی
 گری بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکى از قورچیان خویش
 سپرده و دست او را گرفته در یک نهد تکیه پهلوئی خود جای داد
 و پرسشهایی پدرانۀ مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات
 ترتیب داده هر زمان داوُد را بر تداول مستلذات غیر مکرر ترغیب
 میکرد و به نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می نمود بعد از فراغ
 طعام سرانجام مهمان در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان
 شمشیری که بند و بار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از سرکار خود
 طلبیده بر میان داوُد بست و گفت شما چون طریقه دولتخواهی
 اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر بندید ولایت
 بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان
 خواهد آمد و اقسام تکلیفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس
 نفیسه گذرانیده او را رخصت فرمود و مجلس بگرمی و شگفتگی گذشت
 و خانخانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ۱۱۰۳ و ثمانین و تسعمایة
 (۹۸۳) بدار الملک تانده آمد عریضه مشتمل بر ماجرا نوشت و
 فرمانی مطابق مدعای او با خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب
 تازی با زین و اجام فرستادند و مهمان بنگاله را برای رویت او باز
 گذاشته زمام مطلق العنانی بکف کفایت او باز نهادند •

و در شانزدهم ماه جمادی الثانی (الاول) این سال حضرت قطب الاقطاب ارشاد پناهی ولایت ملاذی قایم مقام نبوت ربانی قطب صمدانی شیخ محی الدین عبد لقادر جیلانی میان شیخ داود جهنی و آل از عالم فانی بخدمت عدن خرامید و * یا شیخ داود ولی * تاریخ یافتند و فقیر * کمالات دستگاه * یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در ماه ذی القعدة سنه اثنین وثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بنای عبادت خانه مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانقاه جدید فتح پور واقع شد و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز تقریباً جای نوشته خواهد شد *

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که او را علامی می نویسند و آتش در جهان انداخته و چراغ مباحیان که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضای من تخالف تصرف مخالفت جمیع امم را بخود قرار داده کمر درستی بر میان چست بسته و بدرگاه آمده ملازمت مثنی ساخت و تفسیر آیه الکرسی که دقائق و نکات قرآنی در آن خیلی درج شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عنر تحسین یافت و * تفسیر اکبری * تاریخ آن شد و از برای مالش گوش ملایان فرعون صفت او را بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درشتی آن بود که در زمان گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مثل میر حبشی و غیر ایشان شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و ضال و مضل و رخصت گزیده گرفته در پی ذبح و ذبح او شده
محدثان برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مخفی
شده بود منبر مسجد او را شکستند و شیخ اولا انجا بشیخ سلیم
چشتی فتحپوری که در اوج جاه و جلال بوده برده التماس شفاعت
نمود شیخ سلیم بدست بعضی از خلفای خویش پاره خرجی
فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن
بگجرات چون از انجا نومید گشتند بمیرزا عزیز کوکه متوسل شدند
او تعریف ملائی و درویشی شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض
رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینى انعام از شما ندارد
رنجانیدن آن فقیر چون باشد تا از سر ابتدای او برخاستند و زمانه
در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل بحمايت پادشاه
و زور خدمت و زمانه سازی و بی دیانتی و مزاج شناسی و خوشامد
باقصی الغایه در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و سعی
نا مشکور کرده بودند باقیح وجوه رسوا ساخت و باعث استیصال آن
کهنه فعلها بلکه موجب تخریب جمیع عبد الله از مشایخ و عوام
و صلحا و ضعفا و ایتم و بریدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت
و بزبان حال وقال پیوسته میگفت

یا رب بجهانیاں دلیلی بفرست * نمرود انرا چوپشه فیلی بفرست
فرعون و شان دست بر آوردستند * موسی و عصا و رود نیلی بفرست
و چون بر سر این وضع فتنها و خالها برخاست این رباعی بیشتر
بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
 کس دشمن من نیست منم دشمن خویش
 ای دای من و دست من و دامن خویش
 و اگر در حین بحث سخن مجتهدین را می آرند میگفت که
 سخن فلان حلوائی و فلان کفش دوز و فلان چرم گر بر ما حجت
 می آید و نفی همه مشایخ و علما بدو سازوار آمد *
 و در سده نهم و هشتم و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت
 و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال فتوحات عظمه
 و غریبه پی در پی روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا
 کرد و کارها بر وفق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی
 بفقرا و مسجوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه
 العزیز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول می
 گذشت و به سخنان تصوف و مذاکره علمی و تحقیق مسایل حکمی
 و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خدای جل و
 علا و مشغولی با اسم یا هو و یا هادی که ملقن بآن شده بودند احیا
 می یافت و تعظیم مذمعه حقیقی در دل قرار گرفت بجهت ادای
 شکرانه بعضی از آن نعم سحرها بطریق نیازمندی و درد مندی تنها
 برتخته سنگی از حجره کهنه که در جوار محللهای پادشاهی از آبادانی
 بیک سو افتاده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و فیض سحر می
 ربودند و چون شنیده بود که سلیمان کررانی حاکم بنگاله در اسحار
 با صد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نه از تهجد بجماعت میگذازد
 و تا وقت بامداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

و بعد از اداى نماز با صداد بمهمات ملكى و داد و ستد سپاهى و رعيت مى پرداخت و توزيع اوقات نموده تضييع آن تجويز نمى كرد و خبر آمدن ميرزا سليمان نيز كه پادشاهى بود صوفى مشرب و صاحب حال و مرید ميگرفت از بدخشان در ميان بود بنا بر چندین بواعث و دواعى همان حجرة شيخ عبد الله نيازى سهرردى را كه سابقا ارادت بشيخ امام چشتى آورده آخر در ايره مهندويه در آمده بود چنانچه شمه ازان ايران يافت تعمير بخشیده در هر چهار طرف آن ايوانى ساختند وسيع و عمارت حوض انوب تلاو نيز با تمام رسيد و آن حجرة را عبادت خانه ناميدند كه آخر رفته رفته عبادت خانه شد و ملاشيري دران باب قصيده گفته ازان جمله اين بيت است

درين ايام ديدم جمع يا اموال قارونى

عبادت هاي فرعونى عمارت هاي شدائى

و بعد از اداى هر نماز جمعه از خانقاه جديد شيخ اسلام آمده مجلسى دران معبد ساخته غير از مشايخ وقت و علما و فضلا با چندى از مقربان و ندیمان مخصوص ديگر براى نمى طلبيدند و از هر قسم سخنان افادت و استفادت ميرفت تا روزى جلال خان قورچى كه مربى و وسيله ملازمت فقير بود در اثنای مكالمه و سخاوت عرض داشت كه در اگرة بدیدن شيخ ضياء الله ولد شيخ محمد غوث رفته بودم بر مردم ايشان فقر آن چنان استيلا يافته كه روزى در مجلس چند سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پاره بمن دادند و

پاره دیگر برای خانگیان فرستادند از اتماع این خبر متأثر شده
 بر سر التذات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت‌خانه
 منزل برای او تعیین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
 و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
 و تاخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
 بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
 شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران صفوف آمده صحبت
 بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبوئی بکار
 می بردند و زر بی شمار باهل امتحاق که بوسیله مقربان در
 انجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می بخشیدند و
 کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
 داخل خزانه عامره شده بود بر علما و فضلا بنفوس خود تقسیم می
 نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوار المشکوة بود
 بزبادت يك فصل از مشکوة الانوار و آنچه فاضل آمد بامرا در وجه
 طلب اجناس که آن را از ماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
 میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان بر آمده آواز های
 بلند و دمدمه بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
 آمده بفقیر فرموده که من بعد ازین جماعه هر کرا بدانی که سخن
 نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته
 باصف خان گفتم برین تقدیر اکثریوا باید برخیزاند پرسیدند
 چه میگوید آنچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی منبسط شده این سخن
 را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملک مولانا عبد الله سلطان پوری

را بقصد ایذا دادن دران مجلس میطلبیدند و حاجی ابراهیم و شیخ
 ابو الفضل که نو آمده بود و حالا مجتهد دین و مذهب نو است بلکه
 مرشد بحق و داعی مطلق و دیگر احداث را بمباحثه او سر میدادند
 و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضی از مقربان نیز
 بر حسب اشارت در مقام کوشش و کاهش و تراوش در آمده از و
 خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه **وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُكُّ**
اِلَىٰ اَزْدَالِ الْعُمُرِ در حق او درست نشست ازان جمله شبی خانجهان
 گفت که مخدوم الملک فتوای داده است که بحج رفتن درین ایام
 فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاری است و چون وجه پرسیدند
 دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است و گجرات در راه
 خشکی ناسزا از قزل باشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
 فرنگی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و
 عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی دارد
 پس بهر دو طریق ممنوع باشد و دیگری حیلۀ اسقاط زکوات مال که
 در آخر هر سال مجموعه خزانه خود را بمنکوحه می بخشید و
 پیش از حوالان حول کامل استرداد می نمود و در حیلۀ غیر این
 نیز که حیل بنی موسی پیش آن شرمنده است و همچنین خست
 و زبرالت و خدائث و حذالت و مکاری و دنیا داری و متمکاری او
 که بمشایخ و فقرای دیار خصوصا بایمه و اهل استحقاق پنجاب
 نموده بود **يَكْ بِيكْ** بظهور پیوست و **سَرِ يَوْمَ تَبَلَّى السَّرَائِرُ** برضمایر
 ظاهر گشت و حکایاتی که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
 مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبراً و قهراً

اورا بمکه معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما
 حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي
 در عین جاه و جلال و مخدموم الملک در آغاز هبوط و زوال بود
 پادشاه از غایت تعظیم و احترام گاهگاهی بجهت استماع علم حدیث
 بخانه شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم مانند
 و شهزاده بزرگ را در حجره تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث
 مولوی مخدمومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره العزیز
 میگفت و از مضحکات این که با وجود زدن کوس محدثی و دعوی
 حافظی و امامی دران علم شریف حدیث الحزم سوء الظن را که
 هرکودکی میداند که بحای مهمله و زای معجمه است بخای معجمه و
 رای مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج
 پادشاهی ازو رجعت طایفه ملایان میرزا عزیزکو که اینمعنی را خاطر
 نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بآن سی نازید باین مذابه بود
 نهایتش، او را شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات
 چون قلب حقایق روی نمود نعوذ بالله من الحوز بعد الکور *
 و درین ایام ترجمه کتاب حیوة الاحیوان را که نقیب خان انثر
 اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان میساخت بشیخ
 ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسی ساخت
 و درین سال حکم فرمودند که ایمه جمیع ممالک محرومه تا فرامین
 مدد معاش و اوقاف و ادارات خویش بامضای صدر نرسانند
 کورریان مجری ندهند بنابراین طایفه اهل استحقاق از اقصی مشرق
 رویه هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامی قوی

از امرا و مقریان بود مهم سازی حسب المدعاء ساخته و کسی را که این مرتبه میسر نبودی به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ تا فرایشان و دربانان و سائسان و حلال خوران نیز رشوتهایی کلی دادی و گلیم ازان ورطه بدر بردی و بی این هر دو صورت درته خوب پایمال شدند و بسیاری از ایامه نامراد در هوای گرم دران ازدحام عام جهان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم و علوشان آن صدر عالی قدر بر روی او نمی توانستند آورد هر وقتی که در مسند جاه و جلال می نشست و امرای عالی شان اهل علم و صلاح را در دیوان خانه او بطریق شفاعت می بردند و او از راه شناعی پیش آمده کم کسی را تعظیم می کرد و بعد از مبالغه و الحاح و عجز بسیار به مدرس هدایه و دیگر کتب منتهیانه مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز می نمود باقی زمین را که از سالها باز متصرف بودند می برید اما عامه مجاهیل و سخا ذیل تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل از خود میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین دیوان چون بعد از نیم روز بر کرسی غرور نشسته وضو می ساخت قطرات آب مستعمل او همه بر سر و روی و جامه امرای کبار و مقریان بلند مرتبه می افکند و هیچ تحاشی ازان نداشت و ایشان از جهة کار سازی فقیران آن معنی را بر میداشتند و بتملق و چاپلوسی و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که می خواست تنزل می نمودند و در وقت کار از و آنچه فرو برده بود بر آوردند

روستائی اگر شود قاضی * حکمهایی کند که بکشندش

هرگز در زمان هیچ پادشاهی این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

صدری را دست نداده بود و در آن ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول و هله فرمودند که موافق منصب بیستی اسپان بداغ رساند و شیخ ابوالفضل که همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جنید قدس الله روحهما گفته که از یک تنور برآمده ایم از نهایت زیرکی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در خدمت بجد شده تا آخر بمنصب دوهزاری و درجه وزارت رسید و فقیر از بی تجربگی و ساده لوحی بنوکری نتوانستم قرار داد و این شعر مضحک که یکی از سادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد

مرا داخلی سازی و بیستی • مبدیاد مادر باین بیستی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهیم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاه دین بس بود و دولت اسلام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسپ ورزی مقدار هزار بیگه زمین که در آن زمان کلی می نمود موافق علوفه بیستی به جهت نا سازگاری صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان بصدغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود فرمودند که نیز در لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

امثال و اقراں شما هیچ کس را این قدر صدق معاش ندادیم و آن امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پوره مشیت مانده و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعده سرابی بیش نبود و خدمتهایی بی نتیجه و قیدهایی مهمل که خلاص از آن موقوف بلطیفه غیبی است برگردن افتاد

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب

بازی چرخ ازین یک دوسه کاری بکند

رضینا بقضاء الله و صبرنا علی بلاء الله و شکرنا علی نعماء الله
به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گرد

و این قطعه فضولی بغدادی که در حق حیرتی سمرقندی در
رمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهایی بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتی از ملک عجم

هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب

یافتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش

ارز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و مافیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است
که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عِنْدَكُمْ
يَنْفَعُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

امید از کرم کار ساز ما این است * که نا امید نه سازی امید واران را
و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را
بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد
جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنفوان جوانی مقید با این

مسئله نبودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبدالذبی شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم تجویز کرده است معروض داشتند بای ابن ابی لیلی مجتهدترین رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی *فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا* تا هر ده زن هم روا داشته اند اما این روایتها همه مرجوح است و عمل را نمی شاید و شیخ عبدالذبی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان اختلاف میکردم نه آنکه فتوی باباحث آن داده باشم و این معنی بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با مانعاق ورزیده بود که آن زمان چیزی دیگر میگفت و حالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات متنوعه فتوی دادند که بطریق متعه آن قدر زن که میسر باشد خواستن مباح است و این در مذهب امام مالک رحمة الله جایز است و شیعه خود فرزندی را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند بر زعم اهل سنت و جماعت و در اینجا هم سخنان خیلی گذشت و مجملی ازان در نجات الرشید مذکور شده و موطای امام مالک را نقیب خان نمود که در اینجا بتصریح حدیثی بر منع متعه ائنا کرده و شبی قاضی یعقوب و شیخ ابوالفضل و حاجی ابراهیم و یک دوئی دیگر از علما در حجرة انوب تلا و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض مشایخ شده روایاتی که والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

پرسیدند که شما درین باب چه میگویند عرض کردم که مال چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه نزدیک امام مالک رحمه الله و شیعه با اتفاق مباح و نزدیک امام شافعی و امام اعظم رحمه الله علیهما حرام مگر آنکه قاضی مالکی مذهب حکم با مضاء آن بگذرد آن زمان بمذهب امام اعظم با اتفاق مباح میشود و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار مستحسن افتاد و قاضی یعقوب درین باب چیزی چند درهم میگفت یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی مجتمع علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئله قراة الفاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت شیخ الشیوخ شهاب الدین مهروردی قدس الله روحهما و اخذ قرأت فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رسمی در حق ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بمعجز گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضی یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و پیرانرا از صدر تا مخدوم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کاروبار حالتی عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و متعاقب این واقعه بچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

متبصر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگره طلبیده بعهدہ قضای
 ممالک منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن
 صوبه کند و ازان روز بازاره خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه
 نوبت باجتهاد رسید و هلم جرآ فصاعدا الی ما شاء الله تعالی و در
 همان ایام شیخ عبد الذببی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق
 نموده جزیه برهندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند
 و آن حکم چون نقش بر آب زود بر طرف گشت و در همان ایام
 پرمیدند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اوزگ و در سکه نقش فرمائیم
 چون است اثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجی
 ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیه
 وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَرُ نقش فرمائید بهتر باشد که قاطع آن احتمال است
 از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با
 کمال عجز دعوی خدائی چه طور درست می آید و مقصود
 ما مناسبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه
 معنی داشت •

و درین سال پیش از تحقیق مسئله متعه سید محمد میر عدل را
 که از ملاحظه تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر
 خاصه و اسپ و سروریا عنایت فرمودند تا بآنجا رفت و بعد از
 چند گاه بملک آخرت شتافت رحمة الله علیه بعد ازان میر عدلی
 جامه بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد گویا
 مقتضای آن زمانه این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سرهلندی
 فتوای باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حدیث دران باب

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی او را بدبخت ملعون گفته و دشنامها داده عصا برای زدن برداشت تا بحیله خلاص یافت *

و همدرین سال حکیم ابوالفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همام نام او ماندند و نورالدین قراری نخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر کلان بزور ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوستامد های صریح گفته ممشاة در وادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته زود بدرجه تقرب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که او را یزدی میگفتند از ولایت آمده بابشان محلق شده مطاعن بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و فقههای غریب گفته پادشاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه بیدربر حرام زاده و شیخ ابوالفضل و حکیم ابوالفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند و انکار مطلق رحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را از پیش بردند و فقیر بدین مرافقت نتوانست نمود و مآل حال اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می گفته باشند و در میان علما بر سر آن غوغای بود و دیب چند مسخره راجه منجهوله می گفت که اگر کار نزد حق تعالی معظم نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب ناسد شدن گرفت و گام فراح تر نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند به نقل و آمد و رفت فرنگیان

فیز شد و بعضی اعتقادات عقلی ایشان را فرا گرفتند

هر خیالی که عقل شان بندد * چرخ بر عقل اهل آن خندد

و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تائب و نایب منایب پدر گشته و توفیق یافته و انزوا گزیده بر ریاضت و سجاهدت و ذکر و فکر و تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمراسم اداب که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن و برخاستن و حرف زدن ایذای انسانی بسیار کرده و دواعی دیگر نیز متتابع شد از نهایت یاس و غیبت تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده باجمیر و از انجا بگجرات رفته و جریده در غربایی نشسته بشرف حج مشرف شد و در انجا اکثر اوقات روزه وصال میگرفت و در هوای گرم پای برهنه طواف میکرد تا آنکه شرف کعبه وصال و قرب ذوالجلال دریافت اللهم ارزقني منه

کمال از کعبه رفتی بر دربار * هزاران آفرین مردانه رفتی

و درین سال شیخ بهاون که برهمنی بود دانا از ولایت دکهن بملازمت رسیده طوعا و رغبا شرف اسلام دریافته داخل زمرة خاصه خیلان شد و فرمودند تا بید اتهمین را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند و فقیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد و بعضی عبارات های او چون اغلاق بسیار داشت و معبر عاجز از تعبیر بود و جفا صد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضی بعد از آن بجای ابراهیم سر هندی حکم ترجمه او شد و او همچنان که خاطر

خواه بود نه نوشت و اثر آن بنابر آن باقی نماند و از جمله احکام آن این است که تا عبارت کذائی را که لام بسیار دارد و مثابه کلمه طیبه لا اله الا الله است نخوانند نجات نیابند دیگر آنکه گوشت گاو خوردن بشرطی چند مباح است دیگر آنکه میت را دفن کنند و نسوزند و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را الزام داد و باین تقریب در دین مبدین در آمد الحمد لله علی ذاک و در ماه شعبان این سال گنبدن بیگم بنت بابر پادشاه عمه شاهنشاهی که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره با اتفاق سلیمه سلطان بیگم بنت نور الدین محمد میرزا که سابقا در حباله بیرم خان خانانان بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و چهار حج در یافتند وقت باز گشت سبب تباهی شدن کشتی یکسال دیگر در عدن ماندند و پهن دوستان در حال نه صد و نود آمدند و از نگاه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان درگاه را میر حاج ساخته و مردم را آن عام داده با خرجی بسیار و زر نقد و جنس و تحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میگردانیدند بعد ازان بر طرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بعد از کشته شدن پسر رشیدش ابراهیم میرزا در بلخ بجنگ پیر محمد خان اوزبک و فوج کوچ او را بی نعمت بیگم و رسیدن وقایع و حادثات صعب و عقوب شاه رخ میرزا ابن ابراهیم میرزا و خروج و بغی او بر وجه تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل باמיד استمداد میرزا

محمد حکیم آمد و آن خود صورت زیانست انگاه التماس نمود که بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را بدرقگی تعیین فرمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب آنکه

مبادا که در دهر دیرایستی « که خواری بود پیری و نیستی

و دختر خود را همراه آورده تنها و بی سامان راه هند بقدم توکل طی کرد و چند جای افغانان سر راه بود گرفته جنگ کردند میرزا ترسد های بسیار مردانه نموده زخم تیر یافت و بسد تشویش خود را بکنار آب نیلاب کشید و دو سه اسپ خانه زاک مع عریضه بدرگاه فرستاد و پنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله اسپ عراقی و رهوار بدست آغاخان خزانچی باستقبال میرزا فرستادند و قبل ازان راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امر و حکام سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داری بتقدیم میسرسانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بایلغار طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و ثمانین و تسعمایه بفتح پور شتافته ملازمت نمود روزی بتقریب احوال داغ و معامله کروری و داد و ستد سپاهی و خرابی احوال رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستی در میان آورده آنچه دانست از روی انکار بی تعاشی گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه بموجب عادت قدیم خود این کلمه الحق را بر ندانست و فرمودند تا

چندگاه بگورنش نیاید و حارسان گماشتند تا از اعیان گهسی پیش او نروند و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در خروج و دخول بر روی مردم بسته معتکف زاویه تفهائی باشد و میرزا سلیمان چون بکوچه‌های متواتر از لاهور بمتهرا رسید ترسون محمد خان از امرای کبار و قاضی نظام بدخشی که میرزا سلیمان او را قاضی خانی داده از درگاه غازیخانی یافته بود باستقبال رفتند و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود فتح پور رسید و اول اشراف و اکابر صدور و ارکان دولت بعد از آن خود با جمیع امرا تا پنج گروهی پیشواز برآمدند و در آن روز پنج هزار فیل بعضی بجله‌های مخمل فرنگی و بعضی بزر بفت روسی و زنجیرهای طلا و نقره آراسته و قطاسهای سیاه و سفید بر سر و گردن آویخته از هر دو طرف راه بر قطار ایستاده و اسپان تازی و عراقی با زینهای طلا برین قیاس و میان هر دو فیل یک عرابه چینه با قلابهای زرین و مخمل و قماش و گران عرابه با سر افسرهای زر دوزی نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونه بهار شد و دشت و کوهسار عکس لاله‌زار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد بی تکلف از اسپ فرود آمده پیش او بد تا تسلیم کرده در یابد شاهنشاهی بزودی از خانه زین خود را بادب بر روی زمین گرفته او را بادامی تکلفات اسمی و تواضعات رسمی گذاشتند و بعد از آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سواری فرموده به پرسش احوال و تغذیه و تملطف پرداخته در دولتخانه انوب تلاو که در و دیوار و محن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آوانی

زرین و سایر اقسام احباب تجمل گرفته بودند پهلوی خود در اورنگ
 سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضر ساخته ملاقات دادند و بعد
 از فراغ از اطعمه و اشرافه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر
 بدخشان باشد مستظهر ساختند و خانه در برج هتیا پول که نقاره
 خانه آنجا بود برای میرزا تعیین کردند و شبها در عبادت خانه
 گاهگاهی آمده با مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال می ورزید
 و سخنان بلند ازو شنیده می شد و نماز بجماعت هرگز ازوفوت
 نمی یافت روزی بعد از امامت نماز دیگر اکتفا بدعا نمود میرزا
 اعتراض کرد که فاتحه چون نخواندید گفتم در زمان رسول صلی الله
 علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات
 مکروه هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که میخوانند
 گفتم که ما را بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعد ازین
 باید خواند قبول کردم باوجود آن روایت درباب کراهت هم نمودم
 و دران ایام اعیان توره قدیم چغندیه نموده روزی چند برای نمودن
 میرزا سلیمان شیخان در دیوان خانه می کشیدند و سپاهیان را تواچیان
 جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا رفت
 آنهم رفت و خانجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنج هزار سوار جرار
 نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ
 مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان سپاره و بلاهور مراجعت نماید از قضا
 آن نقش دیگرگون یافته بودند تا آنکه خبر آمد که مدغم خان
 خانخانان بعد از صلح داود در عین برشکال از ناندۀ که آب و هوای
 ان معتدل است برهنه و نوبی اجل از گنگ گذشتند و مردم را بگور

کوچانیده برده و آن شهر را که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای
بغایت مضعف و متعفن داشت تعمیر فرمود و هر چند امرا مانع
نشدند سود نکرد

ای عجب دل تان نبگرفت و نشد جان تان ملول
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

بیماریهای گوناگون که نام آنها دانستن مشکل است برآمده
طاری شد و هر روز فوج فوج مردم نقد هستی در باخته یکدیگر را
وداع میکردند و از چندین هزار کس که نامرد آن دیار بودند معلوم
نیست که صد کس سلامت باوطن مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دفن عاجز آمده اصوات را در آب سر
می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت امرا گوش زد خانخانان
میشد و با وجود آن متعفن نمیکشت و از نازکی مزاجش هیچ
کس قدرت آن نداشت که پنجه غفلت از گوش او بدر آورد و رخت
از آنجا بکشد

دل را اگر پندی بهم در عشق دشوار آیدش

بگذارم اندر کوی او تا سر بدیوار آیدش

درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهاج اعتدال انحراف ورزیده
در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشره کامله در شهر رجب
سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن
یا بمالک داد و آن جاه و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال
چو عمرت را وفا نبود چه یکسال و چه صد سالش